

مادر ندا سکوت خود را شکست

پنجشنبه، 1 مرداد 1388

گزارش تفصیلی وبلاگ «هیس» از گردهمایی مادران صلح در منزل ندا آقاسلطان

شامگاه روز گذشته ۳۱ تیرماه تعدادی از مادران کمپین یک میلیون امضا و فعالان جنبش زنان، به دیدار مادر ندا آقاسلطان رفتند تا ضمن تسلیت به او بگویند چهلم ندا در کنارشان خواهند بود و حقخواهی او را پاس خواهند داشت.

به او بگویند که سالهاست این جنبش برای حقخواهی‌اش تلاش می‌کند، برای برابری‌خواهی به زندان می‌رود و علیه تبعیض فریاد می‌زند و هم اکنون نیز فرزندان را در بند دارد. مادر ندا روز پنجشنبه ۸ مرداد ساعت ۵ بر مزار دخترش خواهد بود.

مادر ندا از فرزند شهیدش چنین یاد کرد: "۲۷ سال داشت از کودکی خاص بود و ارتباط نزدیکی با خدا داشت، آواز می‌خواند و اهل موسیقی بود و خواندن کتاب‌های فلسفی و چرایی‌های زندگی‌اش پایانی نداشت. همین چرایی‌ها او را به رشته‌ی الهیات کشاند اما بعد از مدتی از این رشته انصراف داد و مطالعاتش را به صورت فردی پی گرفت. ندا بسیار جسور و شجاع بود و از کودکی در مقابل هیچ حرف زوری سر فرود نمی‌آورد. همین ویژگی‌اش او را به خیابان کشاند".

ساعتی بعد مادران داغدار سهراب اعرابی و اشکان سهرابی که خود فرزندان حق‌طلبشان را در این مبارزه مدنی از دست داده بودند و همچنین زنان فعال جبهه مشارکت که همسران دربند دارند به دیدار این مادر داغدار آمدند و در فضایی آکنده از اشک و اندوه مادران داغ‌دیده‌ی سه شهید در کنار هم و مقابل حضار نشستند.

مادر شهید اشکان سهرابی از چگونگی مرگ فرزند عزیزش گفت: "بیایید پرسید. این بچه خیلی سر به زیر بود. من خانه بودم شام درست می‌کردم. اشکان گفت می‌روم خانه‌ی دوستم وزود برمی‌گردم. با دلشوره گفتم زود بیا خیابان شلوغ است. چند دقیقه نگذشته بود که دوستش آشفته حال آمد و گفت به خدا من ندیدم چه شد اما اشکان را زدند. گفتم کی گفت نمی‌دانم فقط دیدم که اشکان را زدند. خودم را سرآسیمه رساندم فقط گفت مادر سوختم. با موتوری که می‌آمد او را به بیمارستان رساندیم. در بیمارستان چند ثانیه از پشت در دیدمش. ده دقیقه بعد در بیمارستان شهید شد".

پروین فهیمی مادر شهید سهراب اعرابی هم شهادت فرزندش را روایت کرد و گفت شما خوششانس‌تر بودید. روزی که در آگاهی شاپور عکس سهراب را شناسایی کردیم یک ماه از سرگردانی من در مقابل دادگاه انقلاب و زندان اوین می‌گذشت. من می‌رفتم که سهراب را پیدا کنم و عکس او را به هر زندانی که آزاد می‌شد نشان می‌دادم شاید خبری از پسرم داشته باشد. روزهای آخر وحشت کرده بودم که این طولانی شدن و بی‌خبری و تلفن نزدن دلیلی دارد در تمام این مدت به هر جا می‌توانستم سر زدم و نامه دادم اما هیچ کسی پاسخ گو نبود و می‌گفتند زندان است و زنگ می‌زند. مرا آزار دادند. شکنجه‌ی روحی دادند."

مادر ندا از روز شهادت ندا و روزهای بعد از آن سخن گفت: "روزهای پیش از آن حادثه گفت که همه ما دیدیم و شنیدیم. ندا تا چند دقیق پیش از حادثه تلفنی با ما در تماس بود. مدت کوتاهی بعد از آخرین تماس استاد ندا با ما تماس گرفت و گفت پای ندا تیر خورده و به بیمارستان شریعتی منتقل شده است. ما به سرعت خود را به بیمارستان رساندیم و استاد موسیقی ندا را دیدیم که سراسر لباس‌اش غرق در خون است و بعد گفتند کتف‌اش گلوله خورده و کم کم متوجه‌مان کردند که پیش از رسیدن به بیمارستان به شهادت رسیده است. مادر ندا گفت که مسئولان پزشکی قانونی اجازه خواستند که از مغز استخوان ندا برای پیوند دیگری استفاده کنند که موافقت کردیم. اما خبر شهادت ندا به سرعت منتقل شد. ما سکوت کردیم که بتوانیم جنازه‌ی او را تحویل بگیریم و صبح روز یک‌شنبه در پزشکی قانونی بهشت زهرا جنازه‌ی او را به ما تحویل دادند. در تمام این مدت به طور مداوم ماموران و پلیس آمد و شد داشتند اما برخوردشان بسیار محترمانه بود اما اصرار داشتند که قاتل ندا را پیدا کنند به همین منظور تعداد زیادی از دوستان و اعضای خانواده را مورد پرسش و بازجویی قرار می‌دادند تا قاتل را پیدا کنند اما برای ما مهم نبود فقط می‌خواستیم با این شرایط کنار بیاییم.

ما خیلی مراسم و برنامه‌های عمومی اعلام نکردیم که برای مردم اسباب دردسر نشود. برای مراسم ختم به چند مسجد مراجعه کردیم. از جمله مسجد رضا در میدان نیلوفر و چند مسجد دیگر که هیأت امنای مسجد موافقت نکردند.

مسجد امام جعفر صادق، بالای پل سید خندان موافقت کرد. ما هشت و نیم شب اعلامیه را چاپ کردیم و ساعت دوازده و نیم متوجه شدیم که خبر در اینترنت پخش شده است. در عین حال به این دلیل که می‌دانستیم در مراسم تعداد زیادی شرکت خواهند کرد نگران شدیم که مبادا تعداد دیگری از جوانان در این برنامه بازداشت و یا کشته

شوند و به همین دلیل مراسم را لغو کردیم. البته مطمئن هم نبودیم که اجازه‌ی برگزاری این مراسم داده می‌شد یا نه چون برای شب هفت هیچ مسجدی به ما اجازه‌ی برگزاری مراسم را نداد و تنها در بهشت زهرا یک تالار برای صرف شام موافقت کرد اما بعد از نیم ساعت از حراست بهشت زهرا با ما تماس گرفتند و نامه‌ای نشان دادند که بر اساس آن هیچ کدام از کسانی که در درگیری‌های بعد از انتخابات کشته شده‌اند حق برگزاری مراسم را ندارند. این حکم کلی و از طرف وزارت اطلاعات بود که به تمام مساجد ابلاغ شده بود. در مواردی هم شرایط بسیار سختی گذاشته بودند که خانواده‌ی کشته‌شدگان باید سه جواز کسب و تعهدنامه می‌گذاشتند که اگر مردم بیایند اتفاقی نمی‌افتد. سنگ‌های بزرگی می‌نذاختند که خانواده‌ها از برگزاری هر مراسمی منصرف شوند. بعد از مدتی در مقابل سوال ماموران و کارآگاهانی که می‌گفتند به دنبال قاتل ندا هستند گفتیم ما از شما نمی‌خواهیم قاتل را معرفی کنید و با این روحیه‌ی نامساعد به حال خود رهایمان کنید. سهراب را چه کسی کشت؟ اشکان را چه کسی کشت؟

زمانی که ما به مزار ندا می‌رفتیم با ما کاری نداشتند اما با کسانی که خارج از اعضای خانواده به مزار ندا می‌رفتند برخورد می‌شد و در مواردی حتی با یکی از بستگان ما را که سر مزار ندا رفته بود برخورد کرده بودند که چرا می‌آیی و سر خاک ندا می‌نشینی. خانواده ندا شایعاتی را که در مورد حضور پدر ندا در صدا و سیما و یا فرودگاه مطرح شده بود را تکذیب کردند و گفتند تا به حال با هیچ رسانه‌ای مصاحبه نکرده‌اند.

تا سپیدی چند ندا فاصله است؟

ساعتی بعد حمید پناهی استاد موسیقی ندا آقا سلطان به جمع سوگواران پیوست و روایت خود را از لحظه‌ی شهادت ندا چنین توصیف کرد: "پیش از این حادثه ما می‌گفتیم و می‌خندیدیم تا زمانی که بعد از درگیری در خیابان و شلیک گاز اشک‌آور به کوچه پناه بردیم. چشمانمان را مقابل آتش گرفتیم. ساعت دقیقاً ۱۰:۱۸ صدای کوتاه سفیر گلوله‌ای را شنیدیم و دیدم که ندا به روی زمین افتاد.

پیش از مرگ فقط گفت: "آقای پناهی سو..". "حتا سوختم را نتوانست کامل ادا کند. وقتی گفتم بمان سرش را تکان داد و گفتم دستم را فشار بده دستش را فشار داد.

حمید پناهی حرف‌های دیگرش را در شعرهایی که برای ندا سروده بود خلاصه کرد و برای حاضران خواند. قرار است این شعر به طور کامل در روزنامه اعتماد منتشر شود اما بخش‌هایی از آن در زیر می‌آید :

تا سپیدی چند ندا فاصله است؟
به هوا برخاست از منیت های جاری دور شد
دشمن ظلم و عدوی زور شد
لحظه ای از ما برید . . حر شد و او حور شد
و ندا آمد ندا آمد در نور شد
چه آسان او به من گفت سوختم
و چه آسان او فرو غلطید هم نشین درد شد
زرد شد دخترم سرد شد
تا رهایی را شناخت حور شد
ندا آمد ندا آمد در نور شد

...

منبع: وبلاگ هیس